

«نظريه تناسبات»

در باب تكليف محتمل

نقد دو نظريه «قبح عقاب بلا بيان» و نظريه «حق الطاعه»

و طرح نظريه ثالث

حسين كامكار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على سيدنا و نبينا محمد و آله الطاهرين

گفتار یکم: تفکیک وظایف اخلاقی بیرونی از وظایف اخلاقی

درونی

در مسائل اصولی و اخلاقی، چهار فضا را لازم است از هم تفکیک کنیم:

۱- وظیفه درونی

۲- وظیفه بیرونی

۳- حکم واقعی

۴- حکم ظاهری

در این جا به حکم واقعی و ظاهری پرداخته نمی‌شود، اما تفکیک بین وظایف درونی و بیرونی برای بحث حاضر، لازم است.

برای تفکیک وظیفه درونی و وظیفه بیرونی، لازم است از منظر سوم شخص به مکلف نگریست. از این منظر، می‌توان وظایف اخلاقی واقعی و عینی مکلف را

«بیرونی» دانست، چه مکلف آگاه از آن باشد یا نباشد. در نقطهٔ مقابل، وظایف درونی عبارتند از آن چه مکلف آن را وظیفهٔ اخلاقی خود درک می‌کند، چه واقعاً از منظر بیرونی چنین وظیفه اخلاقی‌ای داشته باشد یا نداشته باشد.

به حکم عقل، آن چه حقیقتاً استحقاقِ مدح و ذم / ثواب و عقاب را به دنبال دارد، میزان تعهد مکلف به وظایف درونی است.

البته برخی از وظایف درونی، در ارتباط با وظایف بیرونی هستند؛ به عنوان مثال، بایستگی فحص و جستار و تأمل اخلاقی برای کشف وظایف اخلاقی بیرونی، یکی از وظایف درونی است که معمولاً به راحتی کشف و تصدیق می‌گردد. به عبارت دیگر، وظایف عقلانی و اخلاق تفکر، اقتضائاتی برای شخص دارد که تعهد به آن‌ها مستلزم جستار عالم خارج است. مقصود از «جستار عالم خارج»، یک معنای مضیق نیست، بلکه مجموعه‌ای از فعالیت‌ها هم‌چون تجربه، سیاحت، مطالعه، کسب اطلاعات، تحقیق، و تأمل اخلاقی است.

می‌توان دو سطح از وظایف اخلاقی درونی را در نظر گرفت: الف) وظایف درونی اولیه و ب) وظایف درونی ثانویه. مقصود از وظایف درونی اولیه عبارت است از مجموعهٔ وظایفی که شخص را ملزم به تحقیق و تفحص و تأمل و جستار در باب امری خاص می‌کند، و وظایف ثانویه عبارتند از آن چه پس از این تحقیق

و تفحص، شخص آن را وظیفه خود تلقی می‌کند. منشأ وظایف اخلاقی درونی اولیه را می‌توان شهودهای اخلاقی یا وجدان اخلاقی یا الهام اخلاقی از جانب خداوند دانست.

گفتنی است که گاهی، شخص یک مطلب را «وظیفه بیرونی» خود تلقی می‌کند. در چنین وضعیتی، باید این مسأله را وظیفه درونی حساب کنیم یا وظیفه بیرونی او؟ در این‌جا دو حالت وجود دارد:

- حالت نخست: وظیفه بیرونی شخص واقعاً همان است که ادراک کرده است. در چنین حالتی، وظیفه بیرونی و وظیفه درونی شخص با هم انطباق دارند.

- حالت دوم: وظیفه بیرونی شخص متفاوت است با آنچه او به مثابه وظیفه بیرونی خود ادراک کرده است. در چنین حالتی تنها وظیفه درونی بر عهده شخص است و انطباقی بین این وظایف وجود ندارد.

به حکم عقل، مآل همه استحقاق‌های مدح و ذم و ثواب و عقاب نهایتاً به تعهد نسبت به وظایف درونی (اولیه یا ثانویه) باز می‌گردد، و از این‌جا حکم دو وضعیت «تجری» و «انقیاد» نیز مشخص می‌گردد.

اما حقیقتِ بایستگی‌ها، ارزش‌ها، حقوق، و وظایف صرفاً محدود به ذهنیتِ انسان‌ها نمی‌شوند و حقائق اخلاقی خود به مثابه حقایق عینی‌اند که شناخت آن‌ها ممکن است مطابق با واقع باشد یا نباشد.

بسیاری از حقایق اخلاقی، تابع آگاهی و علم انسان‌ها نیستند، هرچند ممکن است که در مواردی، علم شخص و آگاهی او نیز موضوع یک حقیقت اخلاقی عینی باشد. فرض کنید قائل باشیم که انسان بما هو انسان، واجد حقوقی است. در مقام کشفِ حقوقِ انسان، ممکن است بین فیلسوفان اخلاقی ϕ_1 تا ϕ_n اختلاف نظر وجود داشته باشد دربارهٔ این که حقوقِ انسان بما هو انسان چیست، و نظریات Z_1 تا Z_n را مطرح کرده باشند، و این نظریات را در تلاش صادقانه، متعهدانه، و مجدانه تحصیل کرده باشند. در چنین فرضی، از منظرِ وظیفهٔ درونی، از فیلسوفِ ϕ_i نمی‌توان وظیفهٔ اخلاقی‌ای بیش‌تر از Z_i انتظار داشت، و نمی‌توان او را بر اساس عمل نکردن به نظریه صحیح، مستحق ذم یا عقاب دانست، مگر این که در مقدمات نظریه‌پردازی خود، اخلاق تفکر و تحقیق را نقض کرده و صداقت و تعهد کافی را برای نظریه‌پردازی به خرج نداده باشد. در عین حال، از منظر بیرونی، تنها یک نظریه از n نظریه مطرح شده صحیح

است که معیار حقیقی بایستگی‌ها و حقوق طبیعی و ارزش‌های اخلاقی واقعی است.

بر این اساس، فاعل را به دو صورت می‌توان نقد اخلاقی کرد:

۱- بی‌تعهدی به وظیفه ذهنی در مقام عمل: ϕ_i نظریه Z_i را عمل نمی‌کند (شکاف علم و عمل)

۲- رعایت نکردن اخلاق تحقیق و تفکر: ϕ_i نظریه Z_i را مبتنی بر اخلاق تحقیق و تفکر تحصیل نکرده است (تقصیر در مقام تحقیق)

البته مورد دوم هم در حقیقت به مورد نخست برمی‌گردد، زیرا در مورد دوم هم نسبت به وظایف ذهنی در قبال تحقیق و تفکر کوتاهی شده است. اما در هر صورت، نمی‌توان (نباید) فاعل را صرفاً به جهت عدم مطابقت دیدگاهش با واقعیت، نقد اخلاقی کرد، البته نوع سومی از نقد در این جا روایی دارد:

۳- می‌توان (روا است) نظریه Z_i را نقد علمی کرد و نادرستی آن را نشان داد (نقد علمی).

هدف فاعل، باید کشف وظایف بیرونی باشد، هر چند معیار ارزیابی اخلاقی نهایتاً درون اوست.

گفتار دوم: سرشتِ مسأله «تکلیف شرعی مشکوک»

اکنون باید گفت در کلام مرحوم شهید صدر (قدس سره) خلطی در باب سرشتِ مسأله صورت گرفته است.

به نظر نگارنده، شهید صدر از تعبیر «حق» استفاده می‌کند که مشعر به حقوق طبیعی بیرونی است، اما نتایجی می‌گیرد که جز در فضای وظایف اخلاقی درونی قابل دفاع نیست، اما به نظر می‌رسد با انتقال فضای بحث از وظایف بیرونی به وظایف درونی، پاره‌ای از مشکلات نظریه مرحوم شهید مرتفع گردد. بنابراین در نظریهٔ تناسبات، سرشتِ مسأله کاملاً روشن است و مربوط است به وظایف اخلاقی درون‌نگرانه، نه حقوق بیرونی هم‌چون حق الطاعه، و این مطلب را در پی‌نوشت دوم توضیح داده‌ام. نظریهٔ «حق الطاعه» شهید صدر برای آن که قابل دفاع گردد و از پاره‌ای از اشکالات استاد ما آقای آملی لاریجانی (حفظه الله) نجات یابد باید به یک نظریهٔ درون‌نگرانه تبدیل شود و باید از منظر اول شخص نگرست تا حقیقت آن روشن گردد.

از منظر بیرونی، خداوند می‌تواند تکلیف T_1 را تشریح کند، و حقیقت یافتن این تکلیف، یا فعلی شدن موضوع این تکلیف، الزاماً تابع علم و جهل مکلف نیست، و به این معنا، «حق الطاعه» شامل حالات جهل مکلف به تکلیف واقعی هم

می‌شود، اما از منظر درونی، مکلف در فرض عدم آگاهی از چنین تکلیفی، وظیفه اخلاقی درونی‌ای ندارد؛ یا بگو بایستی درونی ندارد، و در نتیجه استحقاق ذم اخلاقی و عقاب نیز ندارد.

گفتار سوم: نظریه‌های متصور در قبال تکلیف شرعی مشکوک

حال از منظر درون‌نگرانه و در فرض شک در تشریح یا عدم تشریح تکلیف T_1 ، دو تئوری اخلاقی در باب وظیفه اخلاقی درونی ما ارائه شده است:

(۱) تئوری عدم وظیفه اخلاقی نسبت به تکلیف مشکوک (قبح عقاب بلا بیان)^۱

(۲) تئوری وظیفه اخلاقی نسبت به تکلیف مشکوک (حق الطاعه)^۲

اما این دو نظریه، تنها نظریات متصور در مقام نیستند، و به نظر می‌رسد دیدگاه درست، دیدگاه سومی در این بین است و آن عبارت است از:

(۳) وظیفه اخلاقی نسبت به تکلیف مشکوک در پاره‌ای از شرایط و فقدان وظیفه اخلاقی در غیر آن شرایط.

بنا بر نظریه سوم، مجموعه شرایطی مثل C وجود دارد که در فرض تحقق C ، وظیفه درونی شخص مقتضی احتیاط است، در نتیجه احتمال، منجز است؛ و

در فرض \bar{C} وظیفه درونی شخص مقتضی احتیاط نیست، و در نتیجه احتمال، منجز نیست. می‌توان این نظریه را نظریه تناسبات نامید، زیرا این تناسبات موردی است که نتیجه اخلاقی مسأله را روشن می‌کند.

کشف دقیق شرط C نیازمند تئوری‌پردازی‌های دقیق، ظریف و پیچیده است و نگارنده اصلاً مدعی نیست چه چنین شرطی را به صورت منضبط کشف کرده است، اما به مثابه ضابطه‌های تقریبی، می‌توان به اموری اشاره کرد.

در حقیقت اثبات این‌که شرطی مثل C وجود دارد به این صورت انجام می‌پذیرد:

۱- شهادهای اخلاقی درون‌نگرانه ما در یک وضعیت خاص مثل S_1

بیان‌گر عدم لزوم احتیاط و قبح عقاب بلا بیان است؛

۲- شهادهای اخلاقی درون‌نگرانه ما در وضعیت دیگری مثل S_2 بیان‌گر

لزوم احتیاط و حسن عقاب علی‌المخالفة است.

۳- وظیفه اخلاقی، امری ضابطه‌مند است.

نتیجه: ضابطه‌ای مثل C وجود دارد که می‌تواند بین وضعیت‌های S_1 و S_2 تمایز برقرار کند، حتی اگر ما آن ضابطه را به تفصیل نشناسیم.

اما دو وضعیت S_1 و S_2 کدامند؟

برای S_1 می‌توان به وضعیتی مثال زد که تکلیف مشکوک، اولاً احتمال پایین باشد (مثلاً تکلیف از موهومات باشد)، ثانیاً در باب امور مهم^۱ نباشد، ثالثاً احتیاط در قبال آن نوعاً دشوار و پرهزینه باشد، حتی اگر این دشواری و هزینه به حرج و ضرر منتهی نگردد، رابعاً احتمال این را هم بدهیم که مطلوب مولا در این مسأله، اباحهٔ اقتضائیه باشد، به این معنا که احتمال معتنا بهی بدهیم که مولا راحتی و اطلاق عنان مکلف را در این مورد جدا خواستار باشد، یا احتمال نامطلوب بودن تنزیهی متعلق T_1 را هم از جانب مولی بدهیم، خامساً شهودهای اخلاقی ظنی ما (که البته به جهت ظنی بودن، حجیت ندارند) موافق قبح متعلق T_1 باشند، سادساً احساسات و عواطف شخص، مساعد با التزام به T_1 نباشد. ادعای نگارنده این نیست که همهٔ امور مذکور، در شکل‌دهی به وظایف اخلاقی درون‌نگرانه دخالت دارند، نه، اما ادعای نگارنده این است که اجتماع

^۱ یعنی بدانیم که بر فرض این که حقیقتاً چنین تکلیفی از جانب خداوند تشریح شده باشد، جزو تکالیف مورد اهتمام نیست. البته این مسأله مبتنی بر این پیش‌فرض در فلسفهٔ فقه است که واجبات/محرّمات، به جهت شدت اهتمام مولا دارای مراتب‌اند و به اصطلاح «بعضها أهم من بعض». مبتنی بر برخی دیدگاه‌ها، می‌توان باب «دعاء» و «فروج» را به عنوان مثال‌هایی از ابواب امور مهم ذکر کرد.

این امور، جزم به فقدان وظیفه اخلاقی را فراهم می‌آورد و نتیجه قبح عقاب بلا بیان را در این مورد اثبات می‌نماید.

برای S_2 می‌توان همه موارد مذکور در بند قبل را معکوس کرد: وضعیتی که احتمال، بالا باشد، مسأله در باب امور بسیار مهم باشد، فواید و منافع بسیاری بر التزام به احتیاط وجود داشته باشد، احتمال اباحه اقتضائیه بنا بر برخی قرائن خارجی وجود نداشته باشد، شهودهای اخلاقی موافق و مساعد با تکلیف محتمل باشند، و احساسات و عواطف شخص هم این شهودها را همراهی کنند. در چنین فرضی، ترک احتیاط مستحق لوم و ذم و عقاب است، و این‌جا و نتیجه نظریه حق الطاعه در این مورد خواهیم رسید، یعنی در چنین شرایطی، وظیفه درون‌نگرانه اقتضای احتیاط دارد.

در ترسیم دو وضعیت S_1 و S_2 به مجموعه‌ای از امور مربوط یا نامربوط اشاره شده است. نگارنده در این‌جا تأکید دارد که چه بسا برخی از این امور، نامربوط به نتیجه باشند، اما همین‌که برخی از این امور به نحو موجبه جزئیة بتوانند فارق بین S_1 و S_2 قرار بگیرند کافی است تا نظریه تناسبات را بپذیریم.

گفتار چهارم: کشف ضابطه نظریه تناسبات

بنا بر نکاتی که گفته شد، نظریه‌پردازی‌های اصولی باید به جای انکار قبح عقاب بلا بیان و یا انکار حق الطاعه، متمرکز بر این مسأله بشوند که ضابط دقیق (شرط C) بین حیطة برقراری این دو کجاست، زیرا نه شهودهای مؤید حق الطاعه را می‌توان کنار گذاشت و نه شهودهای مؤید قبح عقاب بلا بیان را.

نظریه تناسبات، این امکان را دارد که بر حسب ضوابط متنوع، تقریرهای متنوعی بپذیرد، و پیشنهاد نگارنده برای ادامه گفتگوی اصولیان در این باب این است که تلاش‌ها بر کشف ضابطه متمرکز گردد نه اثبات و انکارهای کلی.

ابهام درباره ضابطه، البته نظریه تناسبات را تضعیف نمی‌کند، اما کشف ضابط فی نفسه امری مطلوب است. هرچند از دو جهت ممکن است در ضرورت کشف ضابط، تردید کرد: (۱) هنگامی که در هر موردی، شخص می‌تواند مستقیماً به شهودهای اخلاقی‌اش در مورد مراجعه نماید؛ و (۲) پس از جعل براءت شرعی، دانستن ضابطه مذکور فایده‌ای ندارد، چه این‌که براءت شرعی بنابر نظریه حق الطاعه نیز موضوع احتیاط را رفع می‌کند. اما حق این است که تعیین و کشف ضابطه هم فوائد نظری دارد و هم فوائد عملی، ولو از این باب که ممکن است وجه جمع جدیدی بین اخبار براءت و اخبار احتیاط پدید آید و ثمرات عملی جدیدی بر این وجه جمع جدید مترتب شود.

درباره ضابطه این را تنها به این اشاره اکتفا کنم که: از آن جا که منظر مسأله حاضر، درون‌نگرانه است، ضابطه نیز اصولاً یک ضابطهٔ درونی است، نه به این معنا که اشتراط قبح عقاب به ضابطه، تابع علم و جهل مکلف است، بلکه به این معنا که علم و جهل مکلف در فعلیت یا عدم فعلیت ضابطه مؤثر است و در وظیفهٔ اخلاقی نقش دارد؛ یا به عبارت دقیق‌تر، معیار برقراری یا عدم برقراری ضابطه را نمی‌توان خارج از حیطة آگاهی مکلف جستجو کرد.

گفتار پنجم: دفع پاره‌ای از اشکالات

آقای آملی لاریجانی (حفظه الله تعالی) در نقد نظریهٔ حق الطاعة، اشکالاتی را به مرحوم شهید صدر (قدس سره) وارد کرده‌اند و رفت‌وبرگشت‌هایی علمی بین ایشان و برخی از شاگردان مرحوم شهید انجام پذیرفته است.

آقای لاریجانی طرح اشکالات به نظریه حق الطاعة را مثبت نظریهٔ قبح عقاب بلا بیان تلقی می‌کنند، و لذا متعرض فرضیهٔ «نظریه تناسبات» نشده‌اند. در این جا به صورت اختصاری اشاره می‌کنم که به نظر نگارنده، عمدهٔ اشکالات حضرت استاد به نظریهٔ حق الطاعة مرحوم شهید صدر انصافاً وارد است و لذا نظریه حق الطاعة قابل دفاع نیست، در عین این که این اشکالات به نظریه تناسبات

وارد نیست، و این مسأله را ضمن بررسی دو اشکال مهم ایشان تبیین خواهیم کرد.

اشکال اول: نظریه حق الطاعه مرتکب خلط شده و مسأله حقوق طبیعی را که تابع علم و جهل ما نیست بر اساس علم و جهل مکلف بنا کرده است.

توضیح: همان طور که گذشت، این اشکال به شهید وارد است اما با منتقل کردن مسأله از فضای حقوق به فضای وظایف اخلاقی درونی، اشکال برطرف می‌گردد. شهودهای اخلاقی ما در قبال مولای حکیم حکم به رعایت احترام مولا به اشدّ وجوه می‌کند و این با ذوق توحیدی نیز ملائم است.

اشکال دوم: نظریه حق الطاعه دچار تناقض درونی است زیرا همان طور که لزوم‌های مولا، مشمول حق الطاعه هستند، اباحه‌های اقتضائی مولا نیز مشمول حق الطاعه هستند، و لذا نظریه حق الطاعه نمی‌تواند لزوم احتیاط را اثبات نماید. توضیح: این اشکال به نظریه مرحوم شهید وارد است، اما به نظریه تناسبات وارد نیست:

اولاً: همان طور که عرض شد ممکن است یکی از ضوابط تمییز بین موضوع قبح عقاب بلا بیان و موضوع حق الطاعه، این باشد که احتمال اباحه اقتضائی در

مسأله مطرح است یا خیر؟ و همین‌طور عرض شد که نمی‌توان احتمالات موهوم را به قول مطلق منجز دانست. پس اگر در مسأله فقهی خاصی بنا بر پاره‌ای از اطلاعات خارجی^۲، اباحه اقتضائیه عقلاً محتمل نباشد، در این موارد ممکن است شهودهای اخلاقی مساعد لزوم احتیاط باشند.

ثانیاً حتی در فرض احتمال اباحه اقتضائیه، ممکن است در مواردی، احتمال تکلیف به جهت غلبه سایر نکات - مثل شدت احتمال یا اهمیت محتمل - باز هم نتیجه، ترجیح جانب احتیاط باشد و صرف وجود احتمال اباحه اقتضائیه کافی نیست.

ثالثاً اگر احتمال اباحه اقتضائیه جدی باشد و احتمال تکلیف هم جدی باشد و از سایر جهات هم وضعیت بینابینی برقرار باشد، ممکن است عقل در این موارد، حکم واضح و روشنی نداشته باشد. در چنین مواردی، نظریه شهید صدر باز حکم به تنجز احتیاط می‌دهد اما نظریه تناسبات چنین ادعایی ندارد.

^۲ نباید گفته شود که ما در مقام کشف حکم عقل پیش از مراجعه به قرائن خارجی هستیم، زیرا آن چه واقعیت فقه است این است که ما در هر مسأله فقهی، پیرامون مسأله اطلاعات جنبی داریم و حکم اخلاقی در قبال تکلیف مشکوک ممکن است تابع اطلاعات جنبی باشد. ما اکنون در مقام حکم عقل پیش از ملاحظه ادله براءت یا احتیاط در مسأله تکلیف مشکوک هستیم، اما فرض نکرده‌ایم که عقل، هیچ اطلاعات جنبی درباره تکلیف مشکوک ندارد.

در این موارد - که می‌توان آن‌ها را موارد «ابهام» نامید - چه می‌توان گفت؟ در این موارد هرچند به جهت نکته ابهام، وظیفه اخلاقی درونی مرتبه اولی احساس نمی‌کند، اما ممکن است یک حکم اخلاقی مرتبه دوم داشته باشد مشابه این که در موارد ابهام در وظایف اخلاقی درونی، تنجیز یا عقاب در کار نیست و نتیجه ترخیص به دست آید. اما دقت شود که این با نظریه قبح عقاب بلا بیان متفاوت است، زیرا نظریه قبح عقاب بلا بیان، در تمام تکالیف مشکوک قائل به ترخیص است اما نظریه تناسبات، در پاره‌ای از موارد که شهودهای اخلاقی روشنی در قبال تکلیف مشکوک داشته باشیم قائل به نتیجه حق الطاعه (بایستگی احتیاط) است.

نظریه دیگری که در باب موارد ابهام ممکن است طرح شود این است که اصولاً عقل در این موارد حکم خاصی ندارد و ساکت است، زیرا داوری عقل متوقف بر حصول ترجیح بین طرفین است و در فرض این که برآیند نکات مطرح در مسأله ترجیحی نیافریند، عقل هم داوری اخلاقی نخواهد کرد و در مسأله توقف خواهد نمود، کما این که ارتکاز فقهای عظام و اصولیان مساعد همین نکته است، چه این که آنان علی‌رغم این که در اصول، براءت از تکلیف مشکوک را می‌پذیرفتند اما در فقه، در موارد عدیده توقف می‌کردند و حاضر به فتوا حتی بنا بر ادله

برائتِ شرعی نمی‌شدند، و این همان مواردی است که احتمال تکلیف، جدی است یا محتمل در باب امور مهم است یا ...

نکته آخر این که «نظریه تناسبات» با دیدگاهی که از جانب استاد ما آقای شهیدی‌پور (حفظه‌الله) مطرح شده است متفاوت است، زیرا ایشان کلاً می‌فرمایند که مسأله مبهم است و عقل، حکمی ندارد و لذا برائت عقلانی را مطرح می‌کنند، اما نظریه تناسبات منطقه ابهام را محدود می‌کند و موارد روشنی ارائه می‌کند که نشان‌گر لزوم محدود کردن هر دو نظریه قبح عقاب بلا بیان و نظریه حق الطاعه است.

به هر روی، همان‌طور که باید در تنقیح ضابط تفکیک بین موضوع قبح عقاب بلا بیان و موضوع حق الطاعه تلاش کرد، باید در تشخیص وظیفه اخلاقی درونی در موارد بینابین و مبهم نیز تلاش نمود، و این‌جا جایی است که باید همت اصولیان، مصروف آن شود.

و الحمد لله رب العالمین، ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۴۴۱ هجری قمری، قم

^۱ مدعای قبح عقاب بلا بیان، متفاوت است با «عدم وظیفه اخلاقی در قبال تکلیف مشکوک»، زیرا اولاً یکی درباره وظایف اخلاقی مولاست و دیگری در باب وظایف اخلاقی عبد، و ثانیاً

محمول یکی «قیح» است و محمول دیگری «عدم وظیفه». آن چه در نوشتار حاضر مدنظر است نتیجه تریخی است که قائلان قبح عقاب بلا بیان در نهایت مطرح می‌کنند. در جای دیگر باید در این رابطه سخن به میان آورد که بین «عدم وظیفه اخلاقی» و «قیح عقاب» رابطه مستقیمی وجود دارد، همان‌طور که بین «وجود وظیفه اخلاقی» و «استحقاق عقاب» در فرض ترک وظیفه، رابطه مستقیمی وجود دارد، اما به هر حال یک شکاف معنایی در این بین هست و تعبیر نوشتار، مسامحی و با ملاحظه این نکته است.

^۲ مدعی نظریه حق الطاعه هم ممکن است کمی با «وجود وظیفه اخلاقی» متفاوت باشد، و ممکن است این دو قابل تحویل به هم باشند. اولاً روشن است که «حق الطاعه» از سنخ حقوق است و وظیفه اخلاقی از سنخ وظایف، هر چند حقوق طبیعی و وظایف اخلاقی اصولاً در ارتباط وثیق و مستقیمی با یکدیگرند. ثانیاً اگر فهم ما از «حق الطاعه» یک فهم بیرونی باشد، دیگر نمی‌توان آن را با وظایف درونی مکلف مرتبط دانست. به نظر می‌رسد برای دفاع از نظریه حق الطاعه، می‌بایست آن را در حیطه وظایف درونی مطرح کرد، هر چند تعبیر «حق الطاعه» اشعار به حقوق طبیعی بیرونی دارد. مباحثی که مرحوم شهید صدر در باب محدود بودن دایره حق الطاعه در موارد «یقین به عدم تکلیف» طرح کرده‌اند نشان‌گر این است که لب نظریه ایشان، نظریه‌ای در باب وظایف درونی است که عقل در قبال مولای منعم - جل و علا - درک می‌کند. لذا تعبیر به «حق الطاعه» نیز تسامحی است، و تنها از حیث نتیجه - عدم تریخ - این عنوان وام گرفته شده است. بدون این توضیح، پاره‌ای از اشکالات استاد محترم - آقای آملی لاریجانی - بر نظریه حق الطاعه قابل دفع نیستند.